

سلسله مقالاتی که از این شماره، تحت عنوان «ارزشها و مکتبها» تقدیم امت پاسدار اسلام می شود، به قلم یکی از دانشمندان برجسته و شخصیت‌های عالیقدر به رشته تحریر درآمده است، که ما ضمن تشکر صمیمانه از معظم له بخاطر اینکه این مجموعه را در اختیار مجله پاسدار اسلام گذاشته‌اند، امیدواریم با چاپ این مقالات ارزنده برای جویندگان حقیقت و فریب خوردگان مکتبهای پرچ و دلباختگان مارکسیسم، راهی همواره سوی حق و حقیقت گشوده شود.



ارزشها و مکتبها

پیشگفتار

در زندگی انسانها یک سری مفاهیم و موضوعات و حقایقی وجود داشته و دارد که دارای تقدس و ارج و ارزش و اعتبار است البته با درجات و مراتب مختلف و گوناگون. و جلوتر از این یک سری معیارها و ملاک‌ها است که ارزشها و اعتبارات را توجیه می کند.

همین ارزشها و اعتبارات است که بخش عظیمی از فعل و انفعالات جوامع انسانی را تفسیر و تعیین می نماید و تاریخ ساز و حادثه آفرین است. جنگ‌ها و صلح‌ها، قهرها و آتش‌ها، حرکتها و سکونها، دوستی‌ها و دشمنی‌ها، مسافرت‌ها و مهاجرت‌ها، درس خواندن‌ها و گفتن‌ها و نوشتن‌ها، تجارتها و تولیدها و انباشتن‌ها... همه و همه به یک یا چند ارزش و ریشه می‌رسانند.

اگر این ارزشها و معیارها و ملاکها را از انسانیت بگیرند، این موجود فعال متحرک ناآرام تبدیل به شیئی خمود و جامد میگردد. و این جوهر پرجوش و حرارت مجسمه‌ای بی روح و سرد می شود و اینهمه قضاوت و اختلاف و تضاد که در تاریخ بشریت بچشم می خورد تا حدود زیادی از ناحیه اختلاف در ارزشگذاری و تعیین معیارها قابل تبیین و تفسیر است.

انبیاء الهی و مصلحان مکتب دار بشر هم در مکتب‌های اصلاحی و سازنده خود به جای آنکه به فروع و شاخه و ظواهر بپردازند دست روی همین ریشه‌ها و پایه‌ها گذاشته و برنامه‌های عملی و اجرایی خود را بر اساس ارزشهای مورد قبول مکتب خود تنظیم کرده‌اند و تفاوت اساسی مصلحان صاحب مکتب و رفرمیستهای سطحی هم همین است که رفرمیستها بدون توجه به اصول و ریشه‌های کار، همت و تلاش خود را برای سروسامان دادن سطح ظاهر جامعه بشریت بکار گرفته‌اند. کاری ابتر و خاتمه‌ای در مسیر میلی ولی اربابان مکتب با توجه به اصول و ریشه‌ها، برنامه ریزی کرده‌اند.

البته گذشته از مکتب انبیا که بخاطر ریشه گرفتن از وحی و اطلاع همه جانبه خدای خالق و مدبر جهان، خالی از اشتباه و خطاست، همه مکتبهای بشری بخاطر اطلاعات ناقص و دید محدود انسان همیشه در انتخاب و معرفی ارزشها دچار اشتباهات بزرگ و در نتیجه مایه خسارت‌های جبران ناپذیر برای بشریت بوده‌اند.

انسان در جهان بینی مکتب انبیاء

تعمین ارزشها در هر مکتبی بستگی به جهان بینی آن مکتب دارد. مکتبهای انبیاء عموماً جهان را آفریده آفریننده‌ای عالم و قادر مطلق میدانند و برای تمام پدیده‌ها و حرکات جهان، هدف و حساب قائند.

انسان در این مکتب، دارای موقعیتی عالی و مقامی ارجمند و کلمه بزرگ خلقت و گل سرسبد است و در عالم طبیعت، ابدی و جاودان و نمرودنی. موجودی که در حرکت و کمال خود مسافر راه خدا و تا بینهایت، میدان کمال و رشد و ترقی دارد و خداوند عالم به او این حق را داده که از تمام نیروهای عالم طبیعت در این سفر روحانی بهره بگیرد «و سخر لکم مافی السموات و مافی الارض» نیروهای غیبی و غیر طبیعی هم در این راه وظیفه کمک و امداد انسان را دارند.

در جهان بینی این مکتب، انسان برای حرکت در این راه طولانی و پرواز در این فضای بی‌سکران همه وسائل لازم را «بالقوه» دارد و مسئولیت «به فعلیت» در آوردن آن استعدادها و نقد کردن آن امکانات بعهده خود او گذاشته شده است.

انبیاء در برنامه‌های فکری و عملی خود اصول و فروع این امکانات و راه بدست آوردن و به فعلیت رساندن آنها را نشان داده‌اند که ارزشها^۱ و ملاک و معیار ارزشها^۲ از همین جا بدست می آید.

ناگفته نماند که انبیا، توجهشان فقط به بعد معنوی و جهات اخروی انسان محدود نشده بلکه براساس جهان بینی صحیح و واقع بینی الهی در حد لازم به بعد مادی و علایق و نیازهای جسمی انسان هم پرداخته و ارزشهای مادی را در درجه وحد خود ارج نهاده اند «ولائتس نصیبک من الدنیا» و براین اساس در برنامه انبیا برای انسان، دنیا و آخرت آباد و رفاه دوجهان گنجانده شده «ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة» و بالاتر اینکه از دید اسلام، ناسامانی زندگی مادی در این دنیا مانع تکامل معنوی هم هست. جلوه گاه قسمتی از ارزشهای مکاتیب الهی برای انسان در رابطه با خدا و خلق خدا و طبیعت از اینقرار است:

ایمان، تسلیم، عبادت، معرفت، تقوی، رضا، خضوع، خشوع، ذکر و اخلاص، صداقت، امانت، محبت، صفا، مواسات، مواخات، گذشت، فداکاری، احسان، انفاق، وفا، حیا، حلم، خیرخواهی، صمیمیت، تواضع، کرم، صراحت، متانت، سخاوت، عدالت، عزت، نفس، کرامت، شهامت، شجاعت، عفت، استقامت، نشاط، تلاش، حکمت، ادب هنر، علم، بصیرت، آزادگی، جوانمردی، وقار حرکت، پشتکار و...

مقدار موفقیت و دوام و بقاء این مکتبها تا حدود زیادی بستگی به اصالت و صحت و واقعیت این ارزشها و معیار ارزشها دارد.

اگر می بینیم بعد از دوهزارسال هنوز حضرت عیسی بن مریم بیش از یک میلیارد نفر انسان را بدنبال خود می کشاند و یابرنامه حضرت موسی با اینکه پس از گذشت ۳ هزارسال دومی مرحله از واقعیت زندگی عقب است، هنوز برای میلیونها یهودی جاذبه دارد و یا دین حنیف حضرت ابراهیم از ماقبل تاریخ تا به امروز دل میلیاردها انسان را مجذوب خود میکند و یا جاذبه اسلام از پی چهارده قرن و از میان گرد و کولاک ورعد و برق تمدنهای فریبای فردی اخیر و مکاتیب پرطننه روز، نزدیک به یک میلیارد مسلمان را در طیف جاذبه خود گرفته، اینها بی جهت و بی دلیل نیست، همان ارزشهای اصیلی که پایه تعلیمات قرار گرفته و همان معیارهای درست و حساب شده و سازگار با فطرت انسان است که نیروی حرکت و مایه سوخت وجود شده است.

با مقدری اختلاف و تفاوت، بودیم، کتفوسیوسیم و مسلک زرتشت و هندوئیسم و مکتب سقراط و افلاطون و... بطور نسی اعتبار و ادامه حرمت خویش را مرهون همان ملاکها و ارزشهای پایه ای خود میباشند.

در مکتب انبیا تمام ارزشهای اصیل و واقعی در نظر گرفته شده و برنامه های آنها به این ارزشها متکی است، ولی در مکتبهای ساخته فکر و نظر دانشمندان و حکما و معلمان بشری تا آنجا که قدرت فهم و درکشان رسیده به ارزشهایی دست یافته اند و بدون شک بسیاری از ارزشهای اصیل بشر بخاطر محدود بودن قدرت درک و میدان دید، مورد توجه قرار نگرفته است. و تفاوت اساسی میان

مکتب انبیا و مصلحان غیر مرتبط به وحی و آسمان در همین است. خلاصه آنکه سعادت بشر در گرو همین ارزشها است و نکبت و بدبختی و فلاکت هم در اثر پشت کردن به این منابع خیر و سعادت، دامگیر انسانیت می شود.

اگر تحلیلی منصفانه و بی طرفانه در تاریخ بشر بشود و رگه های اوج و حفضیف و شقاوت و سعادت و کمال و سقوط و شکست و فتح بشریت بررسی گردد، رد پای همین ارزشها در حرکات تکاملی انسانها و جای خالی همینها در نشیبهای شکست و نکبت جوامع انسانی دیده می شود.

بحران ارزشها

با کمال تأسف باید به این حقیقت تلخ و دردناک اعتراف کرد که: در هیچ زمانی مثل امروز ارزشهای اصیل انسانی در سراسر جامعه بشریت، دچار بحران و تزلزل نبوده است.

البته همیشه در گوشه و کنار و بخش کوچک یا بزرگی از دنیای انسان، بحران و انحراف ارزشها وجود داشته و آثار شوم خود را عرضه نموده ولی فعلا سخن بر سر وسعت دامنه و عمق بحران است که همه جا و همه چیز را در معرض خطر قرار داده و بصورت مرضی سری و خطرناک رو به توسعه می باشد.

علت این وسعت و عمق هم روشن است. دنیای امروز غیر از دنیای دیروز و پریروز است. امروز دنیا در سایه وسائل ارتباط جمعی که بر بال برق و بخار و نور و هوا و موج نشسته همه جا و همه چیز را زیر پوشش خود گرفته بصورت یک خانه در بست درآمده و هر فکری و هر ایده ای و هر شبیه ای و هر ایرادی اگر پیشتر آن در باند قدرت قرار داشته باشد، خیلی زود از این سوی دنیا به آن سوی دنیا پرواز میکند و بهر زبانی سخن می گوید. این بحران و تزلزل در افکار و روحیات نسل جوان که عمق و وسعت بیشتر و خطرناکتری بخود گرفته، آینده محیط انسانیت را تیره تر از امروز نشان می دهد.

جوامع امروز به بسیاری از اصول اخلاقی که ضامن سعادت جمع است پشت کرده و ارج و اعتباری برای آنها قائل نیستند. خانواده، آن استحکام و ثبات سابق خود را ندارد. تقوی و فضیلت، مقام شایسته خود را در این جوامع احراز نکرده و روابط طبقات و قشرها و نژادها و ملل و نحل گوناگون علیرغم دم زدن از جامعه ملل و حقوق بشر بر اساس درستی قرار ندارد.

رواج هیپسیسم و هیپی گری و سرعت گسترش مراکز لپو و لوب و کانونهای فساد و تفریحات ناسالم و سرگرمی های مضر و بی ثمر در جهان با اصطلاح متمدن، همگی نمایشی از بحران و نبودن محتوای فکری و بی سروسامانی احساسات واقعی انسان امروز است.

این کانونهای خطر، این جنگها و درگیری های منطقه ای و درگیری های داخلی، شورشها و طغیانها و این تحمیلها، فشارها، استبدادها، این مسابقات خانمان برآند از تسلیحاتی و این جنگ و دزدان نشان دادنها و عر بده کشی ها و نفس کش خواستن ها،

ارزشها و مکتبها

وتازه این هنوز از نشایح سحراست، و خدا نکند که روزی این اردوگاههای متضاد جهان بشریت که تا دندان با اسلحه اتمی و کلاسیک مجهز شده و دلها را پراز کینه و تبعیض و نفرت نسبت به یکدیگر کرده دست به اسلحه ببرند، در آن صورت چه بر سر این گوی معلق خواهد آمد؟! و تا چه حدودی قابل پیش بینی است که پیش بینی هم شده است. بهتر است بگذاریم و دنبال عوامل و اسباب این بحران و تنزلزل برویم و با شناخت و معرفی آنها راه اصلاح و بازگشت بسوی انسانیت راستین را برای نسل سرگردان و تشنه حق مشخص نماییم.

عوامل بحران ارزشها

۱- تحریف و انحراف

انحراف از تعلیمات و خواسته های مکتب انبیاء و هر مکتب مفید دیگر - اگر باشد - که معمولاً پس از رفتن خود آنها شروع می شود و توسعه می یابد، اولین ضربه را بر پیکر ارزشها و مقدسات وارد میسازد. البته تا وقتی که کاربرد دست جانشینان صالح و امامان حق مکتب است، پاسداری از میراث رسالت، کامل و ارزشها در امان می باشند.

متأسفانه اولین انحراف در خود رهبری و ملاکها و معیارهای آن بوجود می آید و افراد ناصالح، تولید این ارزشها و رهبری این مکتب را به عهده می گیرند و از همین جا دست اندازی به میراث انبیاء شروع می شود و ارزشها بنفع این افراد، مورد دستبرد قرار میگیرند. بسیاری از مقدسات و مفاهیم ارجح بنفع مفاهیم نامقدس و نازوا و حیثاً مضراً عرصه را خالی می کنند و یا خود تغییر معنا و مفهوم داده و بصورت مسخ شده در خدمت اغراض پلید سردمداران و متولیان قرار گرفته و خاصیت اصلی خود را از دست می دهند.

البته در ادیان آسمانی معمولاً برای جلوگیری از این خطر، پیش بینی هائی بصورت تعیین امام و خلیفه و بعثت انبیائی دیگر برای حفظ مکتب و میراث انبیاء برای بشریت شده، ولی با همه اینها، ارزشها و مقدسات مکتب آسمانی هم از سر دستبرد عوامل ناپاب مصون نمانده که در گذشته با آمدن آئین جدید و پیغمبر نو، ارزشها تجدید حیات و در بسیاری از موارد تکامل پیدا کرده اند و مکتب اسلام با تعیین امامت و ولایت الهی - از دیدگاه شیعه - و تجویز اجتهاد زنده و پویا، پیش بینی پاسداری و نگهداری از این آخرین و کاملترین میراث آسمانی (اسلام) را نموده است که متأسفانه مطامع و اغراض

سودجویان و خودپرستان بنی نوع خودمان بشریت را از منافع کامل امامت و اجتهاد محروم کرده اند.

بهر حال، دست اندازی و دخل و تصرف در ارزشهای مکتب انبیاء و مصلحان بشری، بسیاری از ارزشها را معدوم یا مخدوش کرده و باختلاط حق و باطل، از اعتبار آنها کاسته است.

۲- رنسانس

در چنین شرایطی، دوره رنسانس فرا میرسد و بشریت با تلاش فکری خود بسیاری از اسرار طبیعت و حقایق جهان ماده را کشف میکند. پرده هائی بالا می رود و گوشه هائی از حقایق طبیعی و مادی برای انسان کشف میگردد، نیرو هائی جدید از طبیعت به استخدام بشر درمی آید و قدرت و امکانات انسان را با سرعت افزایش میدهد و بشریت با گامهای غول آسانی بسوی تکامل و ترقی و مادی پیش می رود. این تغییر و تحول و پیشرفت و تکامل در محیط و منطقه ای روی میدهد که تحت حاکمیت کلیسا است، کلیسایم به ادعای خویش میراث اصیل عیسی بن مریم پیغمبر عظیم الشان خداست، ارزشهایی که در طول تاریخ با دخالتها و دستبردهای متولیان و تبلیغات مکتب دیگر اصالت و اعتبار و صلاحیت خود را از دست داده مسخ شده یا اصلاً عوضی است.

اربابان اکتشافات جدید اعم از طبیعی و فلسفی و اجتماعی بیرحمانه بر پیکر ارزشهای قدیم و کهنه و کم واقمیت شلاق میزنند و کلیسا جاهلانه و مغرورانه و مستبدانه از ارزشهای غیر قابل دفاع و مسخ شده تحت تولید خود بدفاع برمی خیزد.

بدون اینکه برای شما تاریخ بنویسم، خودتان میتوانید حدس بزنید که در نزاع و کشمکش میان دوجبه که یکی با سلاح علم و فن مجهز شده و از تکامل و پیشرفت دفاع میکند و دیگری با اسلحه زور و قدرت و تفشیش عقاید و سرکوبی بی رحمانه، از ارتجاع و ارزشهای مفشوش و مخلوط از حق و باطل، دفاع می نماید، نتیجه چیست؟ همانطور که شما هم حدس میزنید نتیجه در درازمدت شکست

کلیسا و پیروزی رنسانس است با اضافه یک پرورنده قطور از ظلم وستم و خونریزی و حق کشی و مقاومت غلط که هم کلیسارا بیش از پیش بدنام میکند و هم دامن بسیاری از ارزشهای صحیح و مفاهیم مقدسی را که در بلای تعلیمات مخلوط و مفشوش کلیسا وجود داشت، آلوده می سازد و سرانجام آتش، خشک و تر را می سوزاند و خوب و بد و مقدس و نامقدس در یک روال مورد بغض و نفرت قرار میگیرند و محکوم میشوند.

۳- مکتب های ناقص

بدنیال تحریف مکتب اصیل و صحیح، در گوشه و کنار اجتماع، افرادی با مقاصد خیر خواهانه یا مقاصد سوء برای اصلاح جامعه و به عنوان خدمت به بشر، اقدام به ایجاد مکتبها و طرح های اصلاحی

«من درآوردی» کرده و باطیلی را که خود فهمیده اند و یا خواسته اند، در اختیار بشر قرار داده و طبعاً برای دفاع از افکار خود و اثبات حقانیت آن و باطل مکتب های دیگر دست به تبلیغ و نفی و اثبات زده و در نتیجه از طرفی موجب ضعف و بی اعتباری در برخی از ارزشهای اصیل انسانی میشوند و از سوی دیگر برخی از بافته های ناصحیح آنها تقدس کسب کرده و در ردیف مفاهیم مقدس بشر از خودتاثیر بجای می گذارند.

مکتب سازی گرچه در روزگار قدیم بی سابقه نیست ولی اوج و شور آن پس از رنسانس در اروپا است، زیرا چند موفقیت بزرگ و پرسروصدای علمی افکار را تکان داد و احساسات را تهییج کرد و رسوم تحریف شده و مسخ شده کهنه در مقابل نوآوری ها لشکرکشی کرد و پیکار براه انداخت و در حالیکه پیکار بنفع جدید و بضرر قدیم رو بپایان میرفت، فضای مناسبی برای ابراز نظرات جدید در هر موضوع و بهر صورت به وجود آمد و هر کسی را که در خود جرئته اظهار نظری میدهد تحریک می کرد که خودی نشان دهد و چیزی بگوید.

اگر در غرب هم مثل شرق و مخصوصاً ایران یک فلسفه محکم و متینی که در سایه کتب دانشمندان و فلاسفه اسلامی پا گرفت و رشد کرد وجود داشت، بی شک چنین هرج و مرج و سرچی در فلسفه بوجود نمی آمد و بالاخره معیارها و ملاکاتی برای مسائل فلسفی مراعات میشد ولی متأسفانه زمینه خیلی خالی تر از آن بود که اکنون ما فکر میکنیم.

و بهمین علت در دوره قرن پس از رنسانس، آنقدر گفته های پوچ و بی اساس به نام فلسفه بخورد مردم داده شده که روی اساطیر دوران قدیم را سفید کرده است^۳ و البته فلاسفه و دانشمندانی مثل دکارت و هگل و... هم در صحنه فلسفه اروپا ظاهر شدند و آثار ارجمندی به جهان دانش تحویل دادند.

ولی هیچوقت فلسفه اروپا مثل دنیای اسلام به یک سلسله اصول و قواعد محکم و پایرجا - که معیار و ملاک معتبری برای حوزه های فلسفی باشد - بخود نندید، این نقص و خللاً از طرفی و حرص و ولع دانش پژوهان فرنگ در اثر رسیدن به محیط و شرایط آزاد پس از نجات از دوره هزارساله رکود قرون وسطی و پشت سر گذاشتن استبداد فکری و اتانگیزسیون و تفتیش عقاید اربابان کلیسا برای اظهار نظر و ابراز وجود، از طرف دیگر، چنین وضعی را بوجود آورده، آنجا که فردی مثل «کنت دو گوبیو» خاورشناس و سیاستمدار و بنیان گذار مکتب «گوتیسیم» در فلسفه تاریخ با اینکه سالها در ایران و در مذهب حکمت متعالیه صدر المتألهین بسر برده و بافضلا و ادبا سروکار داشته، مکتب صدر المتألهین را عیناً همان مکتب ابوعلی سینا میداند و اسفار را جمع سفر بمعنای کتاب خیال میکند! (که معلوم می شود صفحات اول مقدمه اسفار را هم نخوانده بوده و ظاهراً اطلاعات خود را از یک یهودی بنام «ملاله زار» گرفته).

آنان نیز روش محقق میرداماد را همان «دیالکتیک» معرفی میکنند و آنجا ادوارد برون که در میان غربیان حرفش سندیت و ارزش و اعتبار خاصی دارد و بهترین شرق شناس و متبحرترین روش شناس

است، «اسفار» صدر المتألهین را جمع «سفر» ولی به معنای سفرنامه معرفی می نماید!

و آنجا که دانشمندی مثل هگل در کتاب فلسفه حقوق با صراحت می گوید: اصلاً در شرق قانون و اصول برای جامعه وجود ندارد و نداشته و فقط خود حکومتهای مستبد قانون است. از چنان محیطی که اطلاعشان از عمیقترین فلسفه موجود دنیا که از قدیم بسیاری از رساله های آنها را داشته اند و در مدارس جزء مواد درسیشان بوده و مورد توجه، این مقدار باشد و بخصوص از قانون جامع و همه جانبه فقه اسلامی که بیش از ده قرن در حوزه های دینی و علمی مطرح بوده بی اطلاعند، انتظار نوآوری در فلسفه و اصول اجتماعی خیلی عاقلانه نیست.

بهر حال طلوع و افول این سری مکاتیب فلسفی و اجتماعی و عوارض ناشی از آنها را میتوان در ردیف عوامل کاستن از ارزشهای انسانی و ایجاد بحران در آنها دانست و از همین طریق میشود فهمید که چگونه نظریات و بافته های مارکس و انگلس به عنوان یک مکتب اجتماعی و فلسفی کامل مورد توجه بخشی از اروپا پائیان قرار میگیرد! آنجا که انحطاط زمینه را برای تجدید حیات مکتب سوفیست ها و شکاکان که دوهزار سال به بایگانی تاریخ سپرده شده بودند آماده کرد، خیلی آسان از این گونه اباطیل هم استقبال می کند.

این جدال و نزاع محدود به منطقه قلمرو کلیسا نماند و منحصر به غرب نشد بلکه نتایج این کشمکش جزئی از تمدن غرب شد و همراه آثار دیگر تمدن خود را به سراسر جهان کشانید و به هر حال، پیروان اسلام، بودیسم، هندوئیسم و... از هجوم آن درامان نماندند.

گرچه در خود این محیط ها هم اگر نه به اندازه کلیسا تا حدود زیادی ارزشهای اصیل دچار تحریف و دستبرد شده بود و مفاهیم و موضوعات عوضی یا مسخ شده جای بسیاری از مفاهیم و موضوعات ارجدار را گرفته بودند و متولیان مسجد و... هم مثل متولیان کلیسا در مراحل بعد به این باطلها کشیده شدند و تا حدودی مزه تلخ شکست را چشیدند. بایک نکته اضافی که در مبارزه کلیسا و رنسانس هنوز قدرتهای سرمایه داری و استعمار خود جان نگرفته بودند که بنفع یک طرف وارد معرکه شدند ولی در پیکار تجدید متولیان ارزشهای مغشوش دنیای غرب، استعمار هم در پشت تجدید و فرهنگ نو بود و آنطور که میخواست دعوی را مطرح میکرد و هر چه را که مایه عظمت و مقاومت و احیائاً وسیله تکامل و تجدید حیات این مناطق بود حساب شده زیر ضربات خود میگریفت و نابود میکرد و بهمین جهت ضربه وارده بر مسجد با اینکه به اندازه کلیسای منحرّف و ناباب و مستحق شکست نبود احتمالاً کاری تر و عمیق تر از آب درآمد.

۴. سرمایه داری غرب

غول سرمایه داری از میان گردوغبار میدان کارزار قدیم و جدید و کلیسا و رنسانس و مکتب های بشری سر بر آورد و به آسمان تنوره



ارزشها ومکتبها

کشید و به موازات رشد و تکامل علوم، فنون، ابداعات، اختراعات، صنعت و سرمایه داری تنومند و تنومندتر میشد، انسان متجدد غربی به کمک علوم و فنون، طبیعت را روز به روز بیشتر و بهتر مسخر میکرد و بخندت میگرفت.

تنگنای فرهنگ برای توسعه طلبی انسانهای مسلح به علم و فن و عاری از ارزشهای اصیل انسانی، بسیار محدود و خفه کننده بود. نه مواد خام کافی برای صنعت داشت و نه بازار وسیع برای آب کردن مصنوعات، بطرف شرق و غرب و جنوب برآه افتادند و از راه خشکی و دریا خود را به همه پهنه گیتی گشاندند.

غارت و چپاول، تحقیر و توهین، تخیلات فکری و اجتماعی و سیاسی یا مستقیماً توسط خود استعمارگران و یا توسط عمال بومی و دست نشانده ها و ممبره های خودمانی مردم همه جا بیداد میکرد، چند کشور کوچک لوس و نرارو پانی که قلمرو جغرافیایی همه آنها به اندازه یک کشور شرق مثل ایران نمیرسید همه دنیا را دست انداخته بودند.

در اینجا نمی خواهم تاریخ استعمار بنویسم، فقط میخواهم به عوامل بحران ارزشها اشاره کنم. مهم این است که اینها قبول نداشتند که غارتگر و دزد و یاغی علیه بشریت و ارزشهای انسانیت، بلکه القاب نجات بخش، معلم، کارشناس، مبشر آزادی و پشاهنگ تمدن و... را بدنیال خود میکشیدند و بسیاری از مفاهیم مقدس و ارزشهای انسانی را نقاب روی کرب و چهره زشت خود کرده بودند و چند صباحی هم با این حیلها مردم را گول زدند. ولی بالاخره این نقاب هم کنار رفت و آن چهره های کرب و باهمه زشتی ها و نفرت ها بنمایش گذاشته شد.

این رسوائی و افتضاح فقط دامن خود متجاوزان و مستمگران استعمارگر و انحصارطلب را نگرفت بلکه بسیاری از ارزشها و مقدساتی هم که آنها استخدام کرده بودند که در پناه اعتبار و آبروی آنها تجاوز خود را زیست می دادند و چهره منفور خویش را گرم میکردند، بشاحق مشمول این نفرت شد و بشریت بهمراه نفرت از مستعمران و انحصارچیان، از این مقدسات هم دل آزرده گشت. زیرا این راهزنان با ادعای پرچمدار آزادی دموکراسی، مبارزه با جهل، مرض، فقر، عقب افتادگی و ارتجاع تلاش برای بالا بردن شخصیت انسان و تحکیم حقوق بشر و... خود را بر مردم تحمیل میکردند. و محصول این کز و فرو این مقال و جنایات این شد که بسیاری از

مقدسات و ارزشهایی که در جریان پیکار میان مکتب های ناقص اربابان رنسانس و متولیان کلیسا و ارتجاع به عنوان اهداف مقدس نهضت و توشه راه تکامل بشر بکار گرفته شده بود و جای خود را در جامعه انسانی باز کرده بود و مدتی هم الهام بخش تلاش ها و مجاهدت های انسانهای خیرخواه بود، اعتبار خود را از دست بدهد و دیگر نتواند مایه تحرک و تلاش و انرژی حرکت و کوشش بشر باشد. چرا که انسانها دیدند تمام واژه های مقدس بجای اینکه مایه سعادت و شرافت و عظمت و تکامل و مساوات و مساوات و آزادی و رحم و عاطفه و... برای نوع بشر شوند، در خدمت گروه معدودی انحصارطلب و عزیز بلاجهت و خودخواه و خودپرست قرار گرفته و در اقیانوسی از بیلا و فلاکت فقط چند جزیره خوشبختی بچشم می خورد و در بیابانی از نکبت و بدبختی، فقط معدودی قله رفاه و خوشبختی سر بر آورده و بچشم می زند.

و هنوز هم که هنوز است با اینکه این کوردلان خودخواه دستاوردهای زیاتبخش تجاوزها و تعدیات خود را بصورت طغیان ها و آشوب ها و ناامنی ها، و بی اعتمادی ها و تبلیز بغض و کینه ها در آورده اند حاضر نیستند صادقانه به خطای خود اعتراف کنند و ملتها را بحال خودشان واگذارند و خودشان و دیگران را بیش از پیش به سقوط و نابودی بکشانند.

لذت پرستی

منطق سرمایه داری غرب در توجیه این همه تلاش ها همین است که انسان تا می تواند باید از عمر خود و امکانات خود برای بهتر زندگی کردن بهره بگیرد و بهتر زندگی کردن هم در نظر آنها فقط با اشیاع تمایلات و شهوات و تأمین خواستهای مادی و جنسی انسان امکان پذیر است و این همه مظاهر شهوت و عیش و نوش و خوشگذرانی که مثل قارچ در سراسر دنیای سرمایه داری روئیده و رشد کرده و میکند نمایانگر همین منطق و همین معیار و همین ارزش است. البته چنین شرایطی هم در اوضاع کنونی و گذشته فقط برای عده معدودی از میلیاردها انسان جهان میسر است و اکثریت بشر در مقابل اشراف و اشرافیگری و فساد این قوم چه میاندیشند و چه میخواهند بکنند و چه میتوانند بکنند، در آینده خواهیم نوشت. ادامه دارد

۱- ارزشها: همه چیزهایی که در این حرکت تکاملی انسان در رابطه با عوامل طبیعی و افراد دیگر جامعه انسانی و عوامل غیبی برای انسان مفید و نفع بخشند.
۲- ملاک و معیار ارزشها: به طبیعت رسیدن استعداد های مادی و معنوی انسان، به شرف انسان در راه کمال و نزدیک شدن انسان به مقصد نهایی «لقاء الله»
۳- پاسکال، مالمسبرانش، اسپینوزا از حکمای فرانسه، لاک، نیو، برکلی، جرمیل، همبلتن، فرنسل، منسکیو، واتر، روسو، کندياک، کارلین، استوارت میل، داروین، اسپنسر، از فلاسفه انگلستان، هگل، شلینگ، شو پنهاور، هتسر، لستر، هارتمان، نیچه،... از حکمای آلمان و ده ها مکتب دار مدعی مکتب دیگر را که در این دوره ظهور کرده اند میشود نام برد.